حمد کمالی دیگر ابد الابدین استعدادات در زانست وکمالات علی حسب الاستعدادات در نمایش

نه استعدادات را غایتی ونه کمالات را نهایتی تعالی الله زهی دریای پر نور کز در تشنه

آرد تشنگی زور کر ازدی تشنهٔ صد جرعه نوشد برای جرعهٔ دیگر خروشد کذشت این

حبث وجواز چون وزچند نه آب آخر شود نه تشنه خورسند وقد یکون العطاء ذاتیا

دکاه می باشد عطا خواه ذاتی

کان او اسمائیا عن سؤال واقع من المعطی له بالحال الاستعدادی او الحال

باشد خواه اسمائی از سوالیکه واقع است از معطاه بحال استعدادی یا حالیکه

الباعث علی السؤال باللسان ولم یرد رضی الله عنه ههنا بالحال ما تقابل

باعث است بر سوال بلسان و ورد نکرد رضی الله عنه در ینجا بحال آنچیکه مقابل است

الاستعداد بل ما یشملهما جمیعا اما اولا فلانه لم یکن حینئذ احد

استعداد را بلکه اراده کرد آنچیکه شامل است آن هر دو را تمام وبر اراده کردن شیخ رضی الله عنه مقابل استعداد آنست دران دلیل اند هر گاه

الاقسام الذی هو السؤال بالاستعداد مذکورا واما ثانیا فلانه لا یصح

از اقسام بلکه آن سوال باستعداد است مذکور وهر گاه که باشد دلیل ثانی پس برای آنکه نیست صحیح

قوله لا بد عنه ای من السؤال بالحال فانه قد یصل العطاء الی المعطی له

در نوقف قول او که لا بد عنه است از سوال بالحال زیرا که بدرستیکه گاهی برسد عطا بسوی معطی له

من غیر سؤال منه بلسان الحال کما اذا صادف کنزا بغتة فان ذلک

از غیر سوال ازو بلسان حال چنانکه هر گاهیکه یابد گنجی را ناگاه پس بدرستیکه آن

مما یسأله بلسان الاستعداد لا بلسان الحال ومثال السؤال بلسان

با فنی از جمله چیزیست که سوال میکند بلسان استعداد نه بلسان حال ومثال سوال بلسان

الاستعداد سؤال الاسماء الالهیة ظهور کمالاتها وسؤال الاعیان الثابتة

استعداد سوال اسماء الهیه است ظهور کمالات خود را و سوال اعیان ثابته است

وجوداتها الخارجیة ومثال السؤال بلسان الحال سؤال الجائع یطلب جرعه

وجودات خارجیهٔ خود را ومثال سوال بلسان حال سوال گرسنه است که طلب میکند گرسنگی خود

الشبع والعطشان یسأل بعطشه الری والی لسان الحال اشار من

سیری را وسوال تشنه است که سوال میکند به تشنگی خود سیرابی را وبسوی لسان حال اشاره کرد کسیکه

قال وفی النفس حاجات وفیکم فطانة سکوتی بیان عندکم

گفت ودر نفس ما حاجتهاست ودر شما دانائی سکوت من بیان است نزد شما

وخطاب چه حاجت است که گوئی که حال من چون است چو روی زرد من از خون دیده گلگون است

وخطاب

ودر فن بیان استعداد وحال آنست که صاحب استعداد را شعور نمی باشد بتفاصیل استعدادات جزئیه

که مقتضی بود فیضان معانی جزئیه الا اذا کان من کمل الافراد المکاشفین باحوال الاعیان

مگر هر گاهیکه باشد از کمل افراد که مکاشف اند باحوال اعیان

الثابتة فی علمه سبحانه العارفین بسر القدر وصاحب حال را کاینا من کان شعور

ثابته در علم او سبحانه است عارف اند بسر قدر شعور

می باشد بحال خویش ومیداند که باعث به سوال حال اوست وایضا لا بد فی العطاء من سؤال

ونیز لابد است در عطا از سوال

الاستعداد ولا یتخلف عنه العطاء واما الحال فهو الباعث علی الطلب وهو ایضا

استعداد وتخلف نمی شود از ان عطا وهر گاهیکه باشد حال پس او باعث است بر طلب وآن نیز

من الاستعداد فلو لم یکن فی الاستعداد الطلب لم یحصل الداعیة ولکن قد یکون

از استعداد است پس اگر نباشد در استعداد طلب حاصل نشود آن داعیه ولیکن گاهی میباشد

العطاء بدونه وهو لا یقتضی حصول العطاء علی القطع او عن السؤال ای وقد

عطا بدون آن وآن مقتضی نیست حصول عطا را بر قطع یا لابد است از سوال ای وگاهی

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)